



خاطرات واقعي من از آي سي يو (3)

تلاشي سخت براي جدا شدن از دستگاه تنفس

آيدا الهي

انتقال من از بیمارستان ايكس به بیمارستان ایگرگ تهران حکم از چاله در آمدن و افتادند در چاه را داشت. روزهاي بسيار سختي را در بیمارستان ایگرگ مي گذراندم. از همه مهم تر آنکه در ايكس مرا به مورفين، ديازپام و... عادت داده بودند ولي در اینجا خيري از مورفين و ديازپام نبود و بيشتتر ساعت هاي شبانه روز را در بيداري به سر مي بردم.

در اين بیمارستان آب پاكي را روي دست والدينم ريختند و اذعان داشتند هيچ كاري از دستشان برنمي آيد و به علت عفونت شديدی كه داشتم اصرار داشتند هرچه زودتر مرا از بیمارستان به منزل منتقل كنند. مادرم با بازگرداندنم به ايكس مخالف بود و عقیده داشت كه اگر راهي براي بهبود اوضاع من و جدا شدنم از دستگاه تنفسي وجود داشته باشد تنها در تهران ميسر است. از آنجايي كه قرار بود به مدتي نامعلوم در تهران اقامت كنيم مادر و پدرم خانه اي اجاره كردند و يكي از اتاق هاي آن خانه را به آي سي يو يي مجهزي متشكل از تخت بیمارستاني و تشك مواج، ونتيليتور با تمام تشكيلاتش يعني كمپرسور و كپسول اكسيژن و مانومتر، ساكشن، پالس اكسيمتر، بخور سرد، وسايل نصب سرم و... تبديل كردند.

عفونت شديدی داشتم اما مادرم با رعايت شديد بهداشت كه با شرايط استريل اتاق هاي جراحي برابري مي كرد در مدت چند ماه عفونت را در من ريشه كن كرد.

از هفته اول ورودم به خانه والدينم درصدد يافتن فيزيوتراپي كارشسته برآمدند و سرانجام بعد از چند هفته فيزيوتراپ بانجربه اي كه هميشه متشكرش هستم را يافتند. اين آفای فيزيوتراپ واقعا انسان جسور، متبحر، جدي و در عين حال بسيار دلسوز و مهرباني بود. با تلاش هاي ايشان دست چپم به حدي از توانايي رسيد كه مي توانستم آن را تا روي سينه ام و به سختي تا زير چانه ام بالا بياورم.

و اما مهم ترين دغدغه والدينم جدا كردن من از دستگاه تنفسي بود. كاري كه به نظر محال مي رسيد. من هم در آن زمان رويحہ يك كودك خردسال را داشتم و ايدا حاضر به همكاري نبودم. البته مي دانيد جدا شدن از دستگاه تنفسي از هر ترك اعتيادي سخت تر، از هر كابوسي هولناك تر و از هر شكنتجه اي زجرآور تر است.

خلاصه پس از كلي به اين در و آن در زدن و در حالي كه بارها نزديك بود سوذجوياني كلاه هاي گشادي بر سرمان بگذارند سرانجام فرد موردنظر را يافتيم و در يافتن اين فرد پروردگار آنچنان نقش پررنگي داشت كه به گمانم براي لحظه اي جلالش را مشاهده كرديم و با تمام وجود حضورش را حس كرديم. يافتن اين فرد واقعا يك معجزه بود.

ايشان آفای پرستاري بودند با مدرک کارشناسي ارشد كه در جدا كردن بيماران از دستگاه تنفسي تبحر داشتند. بار اولي كه براي ويزيت به منزلمان آمدند وقتي پرونده پزشکی ام را مطالعه كردند و از شدت اسيب نخاعم مطلع شدند چندان اظهار اميدواري نكردند و من ترديد را به وضوح در نگاهشان ديدم ولي نمي دانم چه شد كه قبول كردند سعي شان را بكنند. البته گفتند بايد يك پزشك متخصص بيهوشي هم حضور داشته باشد و قرار شد با متخصص بيهوشي بیمارستان خودشان صحبت كنند و ببينند آيا ايشان مسئوليت درمان بيماري در منزل، آن هم با چنين شرايط حاد و بحراني را قبول مي كنند يا نه.

چند روز بعد آفای پرستار همراه پزشك متخصص بيهوشي به ديدارم آمدند. من در طول بيماري هيچ گاه ليخنه را از ياد نبردم و حتي در آي سي يو هم گاهي مي خنديدم. اين ليخنه خيلي از مواقع به دادم رسيده و امتياز بزرگي براي من حساب آمده است. اين بار هم ليخندي كه در بدو ورود دكتور بر رويش زدم كار خود را كرد و باوجود همه مشكلات، خطرها و ترديد ها آفای دكتور مسئوليت درمان مرا قبول كردند. اين دو انسان شريف نقش بسيار مهمي در زندگي من داشتند و من آنچنان به اين دو مديونم و آنچنان دوستشان دارم كه در وصف نمي گنجد.

خلاصه طي برنامه اي فشرده و هر روزه با كمك ها، دلسوزي ها و شب بيداري هاي آفای پرستار و از خودگذشتگي هاي فوق تصوري كه اين دو انسان در حقم روا داشتند بعد از 16 روز عملا از دستگاه جدا شده بودم و فقط مانده بود وايبستگي رويحي ام به دستگاه كه آن هم به مرور زمان رفع شد و سرانجام ايدا كوچولوي قصه ما از جنگال آن ديو خونخوار آزاد شد.

حالا فقط يك چيز مانده بود؛ لوله اي كه در ناي ام و روي گردنم بود. آن لوله را هم كه برمي داشتند ديگر مي توانستم صحبت كنم.

من اصرار داشتم براي خارج كردن لوله مرا به بیمارستان ببرند زيرا از انجام اين كار در خانه بيم داشتم و البته آفای دكتور بيهوشي هم با من موافق بودند. در نتيجه از بیمارستاني خصوصي پذيرش گرفتيم و در آنجا بستري شدم.

قبل از خارج كردن لوله، متخصص توراكس آن بیمارستان ويزيتم كردند و OK خروج لوله را دادند. ساعت 2 بعدازظهر آفای پرستار لوله را از ناي ام خارج كردند. هنگام خارج كردن، لوله كمبي در ناي ام گير مي كرد ولي با كمبي زور خارج شد. هنوز چند ساعتی از درآوردن لوله

نگذشته بود که تنگی نفس من شروع شد.

ساعت 7 عصر روز بعد از خروج لوله در حالی که از شدت تنگی نفس حتی قادر به بلع آب هم نبودم به اتاق عمل رفتم. در اتاق عمل طی یک پروتوسکوپی مشخص شد نای ام در چند محل دچار تنگی شده است. تنگی هایی که بعدها با بررسی بسیاری از پزشکان و حدود 10 بار به اتاق عمل رفتن من آن را غیرقابل جراحی یافتند. پس در همان اتاق عمل دوباره لوله را در نای ام قرار دادند و تا امروز لوله تنفسی مهمان نای من است...

مشاهده مطلب ارسال شده بعد
